

تحلیل جنگ داخلی سوریه بر مبنای نظریه مجموعه امنیت منطقه‌ای^۱

فاطمه السادات معلومی^۲ - افشین زرگر^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۶/۳ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۲۷

چکیده:

به دنبال تحولات در برخی کشورهای عربی که نام بهار عربی را به خود گرفت و دومینو وار پیش رفت، این دومینو به سوریه هم سرایت کرد. امروزه سوریه تجربه گر شرایطی است که استعداد تبدیل شدن به یک واقعیت روزمره در دیگر سرزمین‌های منطقه را به شدت دارا است. ناتوانی دولت مرکزی برای تأمین امنیت مرزها و نظم داخلی، یکه تازی جنگ جویان مسلح غیربومی در گستره کشور، مبارزه گروه‌های متعدد نظامی با یکدیگر و دولت مرکزی، دخالت مستقیم و غیرمستقیم کشورهای منطقه به دلایل گوناگون در روند حیات در سرزمین سوریه و دخالت همه جانبه قدرت‌های بزرگ برای شکل دادن به جنگ داخلی قوام یافته جزو لاینفک و انکارناپذیر اوضاع در سوریه است. در دنیای پیچیده کنونی تدوین استراتژی‌ها و پیش‌بینی تحولات آینده از ضرورت‌هایی است که دولت‌ها برای تأمین امنیت به آن نیازمند هستند. به کارگیری استراتژی مناسب و مطلوب در جهت کم کردن تنش‌ها از جمله ضرورت‌هایی است که اهمیت فراوانی برای اثرگذاری و تعامل سازنده و مؤثر با کشورهای منطقه دارد. کشورهای منطقه خاورمیانه با توجه به شرایط داخلی و با توجه به ساختار نظام بین‌الملل با یک ناامنی فراگیر و همه جانبه دست به گریبان هستند. این گونه کشورها نمی‌توانند در بعد امنیتی از تأثیر نظام بین‌الملل بر سمت‌گیری‌ها و سیاست‌های خارجی خود چشم پوشی کنند. از این رو با توجه به جایگاه و اهمیت و نیز ادعای این نظریه در تبیین تحولات امنیتی در جهان پس از جنگ سرد در این مقاله درصدد هستیم که از این نظریه برای تحلیل بحران سوریه در خاورمیانه استفاده نماییم.

واژگان کلیدی: بهار عربی، جنگ داخلی سوریه، نظریه مجموعه امنیت منطقه‌ای، توازن قدرت،

امنیت منطقه‌ای

^۱ - این مقاله برگرفته از رساله دکتری روابط بین‌الملل با عنوان «جنگ داخلی سوریه و تاثیر آن بر رقابت‌های منطقه‌ای ایالات متحده آمریکا و روسیه در خاورمیانه ۲۰۱۱-۲۰۱۶» با راهنمایی دکتر افشین زرگر است.

^۲ - دانشجوی دکتری، گروه علوم سیاسی - روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

mehrak_maloomi@yahoo.com

^۳ - استادیار و عضو هیئت علمی، گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران: نویسنده مسئول
zargar.a2003@gmail.com

مقدمه

اکثر ملت‌های ناحیه خاورمیانه در یک دوره نسبتاً طولانی از برخی مزایای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی بی‌بهره و محروم بوده‌اند. ساختار سیاسی کشورهای خاورمیانه برای سالیان دراز به صورت نظام پادشاهی با گرایشات قبیله‌ای، عشیره‌ای و مذهبی بوده که رهبران ناحیه از این گرایشات به عنوان ابزار کشورداری برای بقاء سیستم سیاسی خود استفاده کرده و می‌کنند. اما اینگونه سیستم‌ها تنها منافع یک گروه خاص از جامعه را مد نظر گرفته و سایر طبقات و گروه‌های جامعه را از مشارکت سیاسی و بهره‌ی اقتصادی تا حدود زیادی محروم می‌سازند. به سبب اینگونه محرومیت‌ها و با گسترش تکنولوژی و تبادل ارتباطات و کسب آگاهی‌های نسبی از حقوق مدنی و آزادی‌های اقتصادی- فرهنگی دیگر جوامع، دولت‌های منطقه خاورمیانه با انباشتی از مطالبات و خواسته‌های مردم مواجه گردیده‌اند. خواسته‌های مردم خاورمیانه تغییر بنیادین و یا اصلاحات در ساختار سیاسی، اجتماعی و افزایش مشارکت مدنی و بهبود وضعیت اقتصادی بوده که عدم پاسخ‌گویی صحیح و کارآمد به این مطالبات، منجر به اعتراضات و ناآرامی‌های چند سال اخیر در منطقه گشته است.

اعتراضات مردم کشور سوریه و بحران ناشی از آن، نسبت به دیگر بحران‌های صورت گرفته در دیگر کشورهای خاورمیانه، یک دوره طولانی‌تری را طی می‌کند و علت آن را می‌توان در مقاومت حکومت سوریه و دخالت برخی از قدرت‌های منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای در بحران این کشور دانست. اکثر نظام‌های سیاسی خاورمیانه غیردمکراتیک بوده که برای ادامه حکومت‌های خود با شعار به خطر افتادن استقلال، امنیت ملی و نفوذ خارجی و یا اجرای شریعت، ملت‌ها را از آزادی‌های مدنی و سیاسی منع کرده و در برخی از کشورها با "قانون شرایط اضطراری" وضع موجود خود را توجیه می‌نمایند. رویدادها و قیام‌های مردم خاورمیانه که به "بهار عربی" مشهور گردیده از سال ۱۳۸۹ (۲۰۱۰) شروع و مهم‌ترین رویداد چند سال اخیر در محیط بین-الملل به شمار می‌آید و به کانون توجهات بین‌المللی تبدیل گشته است.

برخی نظریه‌پردازان، گسترش خیزش‌های مردم منطقه را در راستای «نظریه دومینو» تفسیر می‌کنند که در آن هرگونه موفقیت معترضان برای تغییر نظام سیاسی رژیم‌های خودکامه، می‌تواند به سایر نظام‌های مستبد منطقه نیز سرایت کند. بعد از اتفاقات کشورهای عربی نام «نظریه دومینو» بیشتر شنیده می‌شود. دومینو اسم یک بازی است که با مهره‌های مکعب مستطیل نقطه‌دار انجام می‌شود. مسابقات دومینو هم با حضور گروه‌هایی برگزار می‌شود که

تعداد زیادی از این مهره‌ها را طوری می‌چینند که با افتادن یکی بقیه هم می‌ریزند. نظریه دومینو بر اساس همین بازی‌ها تعریف شد. نظریه دومینو یعنی وقتی چند کشور در کنار هم قرار دارند و نظام‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و شرایط کلی مشابهی دارند، ممکن است اتفاقات درونی آنها هم شباهت پیدا کنند و سقوط دولت در یکی از آنها به همه منطقه سرایت کند. این نظریه اولین بار در سال‌های جنگ سرد در آسیای جنوب شرقی مطرح شد. کشور-هایی مثل کامبوج، ویتنام، لائوس و... از نظر شرایط زندگی مردم و نظام سیاسی شبیه هم بودند و چین، روسیه و آمریکا در صدد تسلط بر آنها بودند. اتفاقات سیاسی مثل گرایش به کمونیسم یا سرکوب خشونت‌آمیز در آنها مثل هم بود و زمانی که یک دولت سقوط می‌کرد، احتمال زیادی داشت بقیه هم به همین شیوه از بین بروند. دومینو بیشتر از طرف آمریکا مطرح می‌شود و اوج آن زمانی بود که جمهوری‌های آسیای میانه دچار اعتراضات داخلی شدند و نظام‌های طرفدار روسیه جای خود را به نظام‌های طرفدار غرب دادند. آن زمان اصطلاح دومینو بیشتر از همیشه به کار رفت و آمریکا اعلام کرد که تمام این کشورها به همین سرنوشت دچار خواهند شد. ولی با گذشت زمان مشخص شد که نظریه دومینو همیشه درست نیست و تعدادی از کشورها متحد روسیه و به همان شکل قبلی باقی ماندند؛ چون شرایط پیچیده‌تر از چیزی بود که تصور می‌شد و به عوامل زیادی بستگی داشت. حال که در کشور-هایی مثل تونس و مصر حاکم عوض شده است، نظریه دومینو درباره کشورهای عربی مطرح شده است. دولت چند کشور عربی تغییر کرده است و بعضی دولت‌ها دچار مشکل و اعتراضات داخلی شده‌اند.

جرقه این قیام‌ها در شمال آفریقا در کشور تونس در سال ۲۰۱۰ زده شد و به سرعت به مصر، لیبی، یمن، سوریه و بحرین و چند کشور دیگر کشیده شد. در برخی از این کشورها مانند تونس، مصر، لیبی و یمن نظام‌های دیکتاتوری «دومینو وار» به زیر کشیده شده‌اند و در برخی دیگر قیام‌ها هنوز در جریان می‌باشند. این قیام‌ها توجه بسیاری از تحلیلگران روابط بین الملل را به خود معطوف نموده و آنان در صدد واکاوی علل وقوع این تحولات اخیر هستند.

در این مقاله، جنگ داخلی سوریه با در نظر گرفتن مجموعه امنیتی منطقه‌ای باری بوزان که براساس مسائل خاورمیانه تدوین شده است، مورد بررسی قرار می‌گیرد. بوزان یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای را اینگونه تعریف می‌کند:

«مجموعه‌ای از واحدها که در آن فرایندهای عمده امنیتی کردن و غیر امنیتی کردن یا هر دوی آنها آن اندازه در هم تنیده شده‌اند که مشکلات امنیتی نمی‌تواند جدای از یکدیگر تحلیل یا حل شود». در مجموعه امنیتی منطقه‌ای وجود حداقل دو بازیگر مؤثر است. مطابق با این معیار نمی‌توان یک مجموعه امنیتی را بدون حداقل دو بازیگر قدرتمند و مؤثر منطقه‌ای تصور کرد. این ملاک ما را به این اصل نیز رهنمون می‌سازد که مجموعه امنیتی منطقه‌ای نمی‌تواند توسط تعدادی کشور ضعیف از یک منطقه شکل بگیرد، اما شکل‌گیری آن با حضور حداقل دو قدرت منطقه‌ای مؤثر و چندین کشور ضعیف امکانپذیر است. در واقع چون مجموعه‌های امنیتی تا حدودی با واقعیت‌های جغرافیایی منطبق هستند، به ناچار تعدادی از دول کوچک را نیز شامل می‌شوند. این دولت‌ها به دلیل قدرت اندک خود در مقایسه با همسایگان، تأثیر کمی بر ساختار مجموعه دارند. امنیت آنها تا حدود زیادی به الگوی دول بزرگ‌تر وابسته است و فقط هنگامی می‌توانند تهدیدی برای یک قدرت بزرگ باشند که از مزایای اتحاد با قدرت‌های بزرگ‌تر برخوردار شوند. این نظریه دقیقاً مطابقت دارد با بحران سوریه که در آن بازیگران مختلف به ایفای نقش می‌پردازند که در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد.

علت افزایش ناامنی در خاورمیانه در یک دهه اخیر

مشکلات و مطالبات ملت‌های خاورمیانه بیانگر دغدغه‌ها و معضلات جدی نه تنها دولتهای خاورمیانه است بلکه باعث نگرانی‌های فراوان دولت‌های دیگر مناطق نیز شده است. پرسش‌های فراوان و متعددی در زمینه مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشورهای خاورمیانه وجود دارد ولی پرسش اصلی، علت و چرایی قیام‌های ملت خاورمیانه است. پاسخ به این چرایی‌ها در انباشته شدن محرومیت‌های مختلفی است که در طول سالین دراز از جانب حکومت‌های ناحیه بر ملت‌های منطقه تحمیل گشته و همراه با عوامل بیرونی به مرحله انفجار رسیده است. در راستای شناسایی علت افزایش ناامنی در خاورمیانه از ترکیب دو نظریه محرومیت نسبی و پرخاشگری می‌توان استفاده نمود. تئوری محرومیت نسبی برای تبیین منشاء بحران‌های اقتصادی و سیاسی - اجتماعی به کار گرفته می‌شود. محرومیت به معنای شرایط نابرابری است که برای اجزای یک جامعه به وجود آمده است. یعنی اینکه بخش‌هایی از یک جامعه در مقابل دیگر بخش و یا بخش‌ها از امتیازات کمتری برخوردارند و یا به طور کلی از امتیازات محروم هستند. در این صورت بخش‌های محروم احساس سرخوردگی و محرومیت نموده و این احساس

محرومیت منشاء رفتارهای اعتراضی و گاه همراه با خشونت می‌باشد. در واقع می‌توان گفت محرومیت نسبی یک وضعیت ذهنی و روانی است که تحت تاثیر اختلاف درک شده میان دو متغیر دیگر یعنی انتظارات ارزشی (خواسته‌های افراد) و توانایی‌های ارزشی (داشته‌های افراد) قرار دارد. محرومیت اجتماعی- فرهنگی در کسب منزلت، مشارکت در گروه‌های مختلف غیر سیاسی جامعه و اعتماد و اطمینان به یکدیگر از دیگر متغیرهایی است که در نظریه محرومیت نسبی جای گرفته است. (ساجدی، ۱۳۹۲: ۱۲۶)

حال اگر آن دسته از مناصب دولتی و نظامی سطح بالا را که برای جمعیت زیادی محروم کرده‌اند؛ به این محرومیت‌ها اضافه نمائیم، اعتراضات، پرخاشگری‌ها و شورش‌های بیشتری را در این جوامع مشاهده خواهیم نمود. در نظام‌های مدرن کارکرد دولت‌ها در راستای کاستن از محرومیت‌ها و تامین رفاه کل طبقات جامعه است. در سیستم‌های سنتی اقتدارگرا نه تنها کاستن از محرومیت‌ها را در وظایف ساختاری خود به درستی تعریف نموده‌اند بلکه ضعف مدیریتی آنها باعث محرومیت قشرهای مختلف جامعه شده و خود این دولت‌ها تبدیل به مهم‌ترین عامل محرومیت می‌گردند. (سام دلیری، ۱۳۸۲: ۸۱۴)

بسیاری از اندیشمندان روابط بین‌الملل اعتقاد دارند که ریشه و عوامل تحولات صورت گرفته در کشورهای مختلف خاورمیانه تقریباً مشابه می‌باشد. علل بروز قیام‌های مردمی در ناحیه خاورمیانه شامل طیف گسترده‌ای از محرومیت‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی- اجتماعی است. تبعیض، فقر، فساد، توزیع ناعادلانه ثروت، عدم برخورداری از امکانات رفاهی و معیشتی در کنار نبود آزادی‌های اجتماعی و مدنی، سرکوب و خفقان سیاسی در نظام- های بسته سیاسی و ناکارآمدی دولت‌های ناحیه از مهم‌ترین عوامل تاثیرگذار در قیام‌های مردمی کشورهای خاورمیانه بوده که منجر به سرنگونی برخی از حکام مستبد و خود کامه منطقه گشته است. در اکثر کشورهای منطقه خاورمیانه علی‌رغم افزایش ثروت و رشد اقتصادی، فقط یک طبقه خاص یا بخش محدودی از رشد اقتصادی بهره‌مند گشته و اکثریت مردم جامعه در این کشورها نه تنها از این وضعیت بهره‌مند نگشته‌اند بلکه فقیرتر شده، به طوری که زندگی برای آنها سخت‌تر از گذشته شده است. علت عدم رشد اقتصادی اکثریت مردم این ناحیه را می‌بایستی در سیاست‌های اقتصادی ناکارآمد این کشورها و وجود رانت‌ها و انحصاراتی دانست که فقط بخش نزدیک به جناح حاکم از آن سود می‌برند. بسیاری از طرح‌های دولتی در اختیار وابستگان و یا نهادهای وابسته به دولت قرار گرفته و به علت نبود دستگاه‌های

نظارتی مستقل و قدرتمند و عدم شفافیت‌های مالی و اقتصادی تاثیر به سزایی در ایجاد محرومیت و ازدیاد فاصله طبقاتی بر جای گذاشته است. (پرچمی، ۱۳۹۵: ۱۱۷)

کشورهای دستخوش تحولات خاورمیانه

تحولات سیاسی موسوم به «بهارعربی» که از پایان سال ۲۰۱۰ در برخی کشورهای عربی آغاز شد، سرنگونی حکومت در کشورهایی همچون تونس، مصر و لیبی را در پی داشت. مقاومت حکومت‌های یاد شده در مواردی به جنگ داخلی انجامید. به اعتقاد بسیاری از ناظران، «بهار عربی» در ادامه به «خزان عربی» تبدیل شد. در تونس که قدرت به نسبت دیگر کشورها نرم‌تر منتقل شد، تصویب قانون اساسی جدید ۴ سال به طول انجامید. مصر در این مدت سرنگونی یک دولت دیگر را هم تجربه کرد. در لیبی که بین شهروندان و گروه‌هایی که حکومت معمر قذافی را مسلحانه سرنگون کردند، درگیری ایجاد می‌شود. در سوریه هم جنگ داخلی هنوز ادامه دارد. (گزارش تحلیلی سایت رادیوی فارسی دویچه وله آلمان فوریه ۲۰۱۴) در یمن دامنه جنگ فزاینده است و بحرین هم هنوز آستان حوادث و تحولات می‌باشد.

مسئله‌ای که در این میان مهم به نظر می‌رسد حوادث دو کشور بحرین و سوریه است که به گونه‌ای دیگر رقم خورده و گویی موج تونس چندانی تأثیری در تغییر و تحولات این دو کشور نگذاشته است. در تحولات تونس و مصر شاهد آن بودیم که حکومت‌های این دو کشور در همان روزهای آغازین اعتراضات؛ از هم پاشیدند، اما اعتراضات در بحرین و سوریه بعد از گذشت چند سال هنوز به نتیجه قابل توجهی منتهی نشده است.

در حال حاضر سوریه به میدان تسویه حساب قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای تبدیل شده است. اسرائیل و عربستان در این سرزمین با ایران زورآزمایی می‌کنند. روسیه قدرت خود را به عنوان ابرقدرت در همین کشور به رخ اروپا و آمریکا می‌کشد. شورای امنیت سازمان ملل متحد، درست مانند دوران جنگ کره در دهه ۵۰ میلادی، عملاً کارکرد خود را از دست داده است. با وجود پیشرفت‌های گسترده ارتش عربی سوریه و هوادارانش در بخش‌های گسترده‌ای از خاک این کشور، هنوز برای پیروز خواندن اسد و متحدانش زود است. جرج بوش پدر، در سال ۱۹۹۱ و پس از فروپاشی شوروی، خبر از تولد نظم نوین جهانی داده بود. کاندولیزا رایس، وزیر خارجه دولت جرج بوش پسر، صدمات و تلفات جنگ سال ۲۰۰۶ اسرائیل و حزب‌الله لبنان را «درد زایمان خاورمیانه جدید» خواند. پروژه خاورمیانه جدید با شکست

برنامه انتقال دموکراسی آمریکا در عراق عملاً در نطفه خفه شد. در کنار دیگر بحران‌های خاورمیانه، جنگ داخلی سوریه می‌تواند درد زایمان یک نظم نوین جهانی دیگر به شمار بیاید؛ جنگی که تاکنون بیش از نیم میلیون کشته و میلیون‌ها آواره برجای گذاشته است. (Euro news:14/03/2018)

در رابطه با بحران سوریه واقعیت‌هایی وجود دارد که آن را متمایز از تحولات دیگر کشورهای دستخوش بحران‌های اخیر جهان عرب می‌سازد. یکی از این واقعیت‌های مورد بحث آن است که همه اقشار و گروه‌های جامعه سوریه از حکومت اسد بیزاری نجسته‌اند. به طوری که در شهرهای بزرگ نظیر دمشق و حلب شاهد راهپیمایی‌های گسترده‌ای مبنی بر حمایت از حکومت سوریه بوده و هستیم. اغلب اعتراضات در این کشور بیشتر در مناطق مرزی و شهرهای کوچک صورت گرفت. اما در مصر و تونس اکثراً اعتراضات در شهرهای بزرگ و پایتخت‌های این دو کشور انقلابی به وقوع پیوست و نیز اکثر جامعه و گروه‌های مختلف، جملگی خواستار برکناری حاکمانشان در این کشورها از مسند قدرت بودند، چیزی که ما در سوریه به این سبک و سیاق، شاهد آن نبودیم. در واقع حکومت اسد برخلاف مبارک و بن علی از پایگاه اجتماعی قابل ملاحظه‌ای برخوردار است که در تجمع‌هایی که در طرفداری از اسد برگزار شده، متجلی است. (نیاکویی، ۱۳۹۰: ۲۵۷)

نیروهای داخلی درگیر در جنگ داخلی سوریه

بیش از ۷ سال از جنگ ویران‌گر سوریه می‌گذرد و هیچ‌کس به طور قطع نمی‌داند آینده این بحران پیچیده که چندین کشور و چندین گروه شبه‌نظامی با دسته‌بندی‌های مختلف، در آن غوطه‌ور شده‌اند، به کجا ختم می‌شود؛ با این اوصاف تقریباً همه، یک چیز را خوب می‌دانند و آن اینکه سوریه دیگر سوریه پیش از ۲۰۱۱ نخواهد شد. با تمام پیچیدگی‌های بحران سوریه و تنیده شدن جنگ و خشونت در تاروپود جامعه این کشور، در یک سال گذشته تحولات سوریه به سمتی رفته که امیدها برای توقف جنگ و نه پایان آن بیشتر شده است؛ مرحله‌ای که البته ایده‌آل مردم نیست و از بوی باروت خون که بگذریم، بیش از هر چیزی بوی تجزیه از آن به مشام می‌رسد. با وجود فاکتورهای تاثیرگذار متعدد در عرصه جنگ سوریه که البته هر روز تغییر می‌کنند، باید گفت وضعیت طرف‌های درگیر و نیز نقشه توزیع مناطق و منابع کشور که میان آنها تقسیم شده است، تا حدود زیادی می‌تواند آینده جنگ در این کشور را

تفسیر کند؛ به ویژه آنکه اوضاع میدانی در مناطق درگیر عملاً به جایی رسیده است که دیگر پیشروی‌های گسترده نظامی برای هیچ یک از طرف‌های درگیر ممکن نیست و یا به سختی قابل تحقق است. امضای توافق‌نامه «مناطق کاهش تنش» میان سه کشور تاثیرگذار بر معادلات سوریه یعنی روسیه، ایران و ترکیه در ماه می سال ۲۰۱۷ شاید بهترین دلیلی است که سکون و بن‌بست راهکار نظامی در سوریه را بازگو می‌کند. اکنون بعد از ۷ سال جنگ تقریباً همه به این نتیجه رسیده‌اند که ادامه جنگ در سوریه دیگر ممکن نیست و با شرایط کنونی عملاً ۶۰ سال دیگر نیز نتیجه نخواهد داد. (خبرگزاری ایسنا، اردیبهشت ۱۳۹۷)

سوریه پس از ۷ سال جنگ میان چهار گروه اصلی تقسیم شده است: دولت سوریه، کردها و هم‌پیمانان آنها، مخالفان سوری و داعش که نفس‌های آخرش را می‌کشد. طرف دومی که بیشترین مناطق خاک سوریه را اکنون در اختیار خود دارد، ائتلاف موسوم به «نیروهای سوریه دموکراتیک» است که ستون فقرات آن را نیروهای کرد سوری تشکیل می‌دهند و هم‌پیمانی از اعراب، مسیحی‌ها و دیگر اقوام سوری شمال این کشور آنها را همراهی می‌کنند. این ائتلاف که تحت حمایت مستقیم آمریکا و پشتیبانی هوایی و زمینی ارتش این کشور قرار دارد، اکنون بخش عمده نوار شمالی سوریه و مناطق وسیعی از استان دیرالزور، رقه، حلب و حسکه را در اختیار دارد و در مجموع می‌توان گفت کمی بیش از یک سوم خاک سوریه اکنون در اختیار این گروه شبه‌نظامی است. کردهای سوریه و هم‌پیمانان آنها با کمک آمریکا مناطق وسیعی را در شمال، شرق و شمال غرب سوریه تحت کنترل خود در آورده‌اند. ائتلاف سوریه دموکراتیک بارها اعلام کرده با ارتش سوریه دشمنی ندارد اما در عین حال تاکید دارد که قصد ندارد مناطقی را که از اشغال داعش یا دیگر مخالفان سوری خارج کرده، به دولت سوریه واگذار کند. این ائتلاف که به طور عمده نظرات و طرح‌های آمریکا در سوریه را پیاده می‌کند، خواهان تشکیل کشوری فدرال است که هر منطقه در اداره خود تا حدودی آزادی عمل داشته باشد، پیشنهادی که دولت سوریه گفته با کلیت آن مخالفتی ندارد و آماده است بر سر آن مذاکره کند. مخالفان سوری نیز با همه گروه‌بندی‌ها و تشکل‌های سیاسی - نظامی خود بر بخش‌های مختلفی از خاک سوریه سیطره دارند که در چند کانون و نقطه اصلی در سراسر خاک سوریه پراکنده شده است. (همان)

دولت سوریه و جایگاه آن در معادلات این کشور

دولت و ارتش سوریه اکنون بر مهم‌ترین و استراتژیک‌ترین بخش سوریه که همان پایتخت،

شهر حلب و مناطق ساحلی غرب این کشور است، سیطره دارند و همین موضوع آنها را در موضع قدرتمندتری در مقایسه با دیگر گروه‌ها قرار داده است؛ البته به این موضع استراتژیک باید امکان بهره‌مندی قانونی دولت از کمک‌های نظامی و مالی خارجی به عنوان حاکم شرعی کشور را نیز اضافه کنیم که به دولت سوریه توان مانور بیشتری به ویژه در مقایسه با داعش داده است. با این وجود باید گفت اکنون از مجموع ۱۴ استان سوریه، دولت تنها بر دو استان کوچک اما مهم لاذقیه و طرطوس در غرب این کشور به طور کامل سیطره دارد و البته در کنار آن بخش‌هایی از ۱۰ استان دیگر از جمله دمشق پایتخت نیز با نسبت‌های مختلف در اختیار ارتش سوریه است. استان ادلب در شمال غرب سوریه نیز به طور کامل از کنترل دولت خارج است و شورشیان سوری بر آن سیطره دارند. از این میان در برخی استان‌ها مانند حسکه، دیرالزور و قنیطره دولت سوریه تنها مساحت‌های کوچکی را در اختیار دارد و برخی دیگر مانند "استان دمشق" (از استان ریف دمشق جداست) تقریباً تا ۹۰ درصد تحت کنترل نیروهای سوری است. این بخش از سوریه را که بیش‌ترین منابع و جمعیت را در خود جای داده در اصطلاحات سیاسی- نظامی جدید "سوریه مفید" می‌گویند و گرچه مسئولان سوری بر آزاد سازی تمام خاک سوریه تاکید دارند اما به نظر می‌رسد این مساله دست کم با شرایط کنونی محقق نخواهد شد و ارتش سوریه نیز در واقع بیشتر توان خود را صرف نگاه داشتن همین سوریه مفید می‌کند، گرچه نیم‌نگاهی به آزادسازی دیگر مناطق نیز دارد. (خبرگزاری ایسنا، آذر ۱۳۹۶)

آزادسازی تمام خاک سوریه آنگونه که مسئولان دمشق می‌گویند نیازمند نیروی نظامی به مراتب قوی‌تر از ارتش کنونی بشار اسد است و در مقابل باید حمایت‌های خارجی از شورشیان سوری نیز برداشته شود. در سال‌های اخیر مهم‌ترین پیروزی نظامی ارتش سوریه در مقابل شورشیان کنترل بر شهر حلب به عنوان بزرگ‌ترین شهر این کشور بود که با حمایت گسترده روسیه و شبه‌نظامیان همپیمان دولت دمشق محقق شد و البته باعث افزایش بی‌سابقه‌ی فشار- های غرب و هم‌پیمانان منطقه‌ای آنها بر روسیه نیز شد. همین فشارها که تاکنون نیز ادامه داشته باعث شده که روسیه در حمایت نظامی گسترده از دولت دمشق در رویارویی با شورشیان در مناطق دیگری چون ادلب تردید کند. نبود حمایت روسیه به ویژه پشتیبانی هوایی عملاً به این معنا است که پیشروی چشمگیر یا تحت کنترل درآوردن مناطق بیش‌تر همانند آنچه که در حلب روی داد عملاً برای دولت میسر نخواهد بود به ویژه آنکه حمایت‌ها از شورشیان

خصوصاً در جنوب این کشور به شدت افزایش یافته و تهدیدی مستقیم برای شهر درعا ایجاد کرده است. (همان، بهمن ۱۳۹۶)

علاوه بر استان‌ها یا شهرهایی که دولت سوریه تمام یا بخش‌هایی از آنها را در اختیار دارد، مناطقی نیز هستند که در اختیار ارتش و دولت سوریه است اما تمام مناطق اطراف آن در کنترل گروه‌های دیگر است. به عبارت دیگر این مناطق تحت محاصره هستند و عملاً راه زمینی با دیگر نقاط تحت کنترل ارتش ندارند و در صورت بروز درگیری آسیب‌پذیرترین نقاط تحت کنترل دولت هستند. چنین مناطقی در سرزمین‌های تحت کنترل کردها که ارتباط خوبی با دولت دمشق دارند و بر اساس توافق‌های دوطرفه بخش‌هایی از شهر یا استان به ارتش و نهادهای امنیتی دولت سوریه واگذار شده، اوضاع مناسبی دارند. از نمونه‌های این مناطق می‌توان به بخش‌های تحت کنترل ارتش سوریه در شهرهای قامشلی و حسکه در شمال شرق سوریه اشاره کرد. (Euro news :13/04/2018)

تقسیم بندی مخالفان در جنگ داخلی سوریه

تشت، بی‌هویتی و سردرگمی شاید بهترین واژگان برای بیان حال مجموعه‌ای بالغ بر ۱۰۰۰ گروه شبه نظامی باشد که از آنها تحت عنوان مخالفان سوری یاد می‌شود؛ گروه‌هایی که بیش از ۷ سال است متحد و غیرمتحد علیه دولت سوریه جنگیده‌اند و تقریباً همه به طرف‌های خارجی وابسته‌اند. دسته‌بندی مخالفان سوری یکی از دشوارترین کارها حتی برای کارشناسان زبده نظامی کشورهایی مانند آمریکا و روسیه است که سال‌ها است در جنگ ویران‌گر سوریه غوطه‌ور شده‌اند؛ گروه‌هایی که با توجه به تنوع ایدئولوژی و حامیان خارجی-شان حتی می‌توان گفت تفکیک آنها غیرممکن است. با این حال مخالفان سوریه را به طور عمده می‌توان به دو بخش اسلام‌گرا و سکولار تقسیم کرد که سنگ جریان اسلام‌گرا که عمده آنها را نیز اسلام‌گرای افراطی تشکیل می‌دهند، به مراتب از مخالفان سکولار سنگین‌تر و توان نظامی آنها بیش‌تر است. البته جدا کردن مناطق تحت کنترل این دو جریان بسیار مشکل است و همین امر یکی از موارد اصلی اختلاف میان روسیه و آمریکا است. جریان‌های اسلام‌گرا در میان مخالفان سوری اعم از افراطی و غیرافراطی و مخالفان سکولار عموماً از سوی کشورهای عرب منطقه، ترکیه و غرب حمایت می‌شوند و در بسیاری از موارد نیز این حمایت‌ها به شکل علنی انجام می‌پذیرد؛ در واقع به دلیل نیاز مالی و تسلیحاتی گروه‌های

معارض سوری در هردو طیف اسلام‌گرا و سکولار تقریباً هیچ گروهی از آنها را نمی‌توان یافت که به یک یا چند کشور منطقه‌ای یا غربی وابسته نباشد و همین موضوع باعث نوعی عدم استقلال و گسستگی در صفوف آنها شده است.

با این حال چه گروه‌های سکولاری مانند "ارتش آزاد سوریه" و چه جریان‌های اسلام‌گرای سوری که با عناوین و اسامی گوناگونی چون جیش الفتح، جیش الاسلام، احرار الشام و صدها نام و لقب دیگر در حال فعالیت هستند، همه در یک هدف و آن جنگ برای براندازی نظام سوریه اشتراک دارند. این دو دسته از مخالفان سوری کاملاً در هم آمیخته‌اند و در مناطق زیادی از سوریه با ارتش این کشور درگیر هستند اما با این وجود کانون‌های تمرکز این گروه‌ها را می‌توان به سه منطقه اصلی شمال و شمال غرب، جنوب و حاشیه شهرهای بزرگ تقسیم کرد. کانون دوم، حضور مخالفان سوریه در جنوب این کشور است. این دسته از مخالفان سوریه نسبت به هم قطاران‌شان در ادلب افراط‌گرایان کمتری را در خود جای داده‌اند گرچه شاخه‌های النصره و جریان‌های افراط‌گرایی ادلب در این مناطق نیز حضور دارند. پشتیبانی از این دسته از مخالفان سوری نیز همانند ادلب متنوع است که از اردن و قطر و عربستان و امارات گرفته تا آمریکا و ترکیه متغیر است. در این منطقه برخلاف ادلب، آمریکا به شکل مستقیم وارد عمل شده و گروه‌هایی از مخالفان سوری را که همسو با اهداف خود می‌داند و از آنها به عنوان مخالفان میانه‌رو یاد می‌شود در مقابل داعش و حتی ارتش سوریه حمایت می‌کند که این حمایت اخیراً تا حمله هوایی به نیروهای ارتش سوریه و هم پیمانانش هم رسیده است. (سلسله گزارش‌های خبرگزاری ایسنا اردیبهشت ۱۳۹۷)

تحلیل و بررسی بحران سوریه

تحولات داخلی سوریه در سال ۲۰۱۱، اگرچه دیرتر از تحولات دیگر کشورهای عربی شروع شد اما بی‌شک عامل اصلی شعله‌ور شدن اعتراضات مردمی علیه نظام سیاسی سوریه، شکل‌گیری خیزش‌ها و انقلاب‌های عربی در منطقه است. مخالفان داخلی و خارجی نظام سیاسی سوریه نیز با الهام گرفتن از این انقلاب‌ها دست‌یابی به خواسته‌های خود را ابتدا از طریق مسالمت‌آمیز به صورت مقاومت مدنی و برپایی تظاهرات خیابانی دنبال نمودند اما توسل جستن این مخالفان به بیگانگان و اقدامات خشونت‌آمیز دستگاه امنیتی حزب بعث با معترضین، کم‌کم زمینه‌های ورود قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به دامنه این اعتراضات را فراهم نمود. به

هر حال، سوریه با برخورداری از مؤلفه‌های خاص سیاسی، جمعیتی و ژئوپلیتیک یکی از کشور - های مهم و نقش‌آفرین خاورمیانه است. قرار گرفتن این کشور در نقطه اتصال سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا، بالاترین منظر ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک را به آن بخشیده است. به دلیل اهمیت فوق‌العاده سوریه در منطقه استراتژیک خاورمیانه است که بسیاری از کارشناسان سیاسی این کشور را بزرگ‌ترین کشور کوچک جهان نامیده‌اند. از دیگر علل روی دادن این تحولات که بدون تردید سخت‌ترین چالش داخلی نظام بشار اسد تاکنون بوده است، می‌توان به نقش مهم منطقه‌ای سوریه و اهمیت بازیگری این کشور در تحولات منطقه از جمله مباحث مربوط به فلسطین، محور مقاومت، مذاکرات سازش بحران سوریه و امنیت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران میان اعراب و اسرائیل، مسئله عراق و دیگر مسائل منطقه‌ای اشاره کرد. (نیاکویی، ۱۳۹۱: ۱۴۳) به عبارتی در بحران سوریه، کشمکش بر سر اقتدارگرایی و دموکراسی نیست، بلکه کشمکش میان دو راهبرد منطقه‌ای و کشمکش میان دو منطقه به شمار می‌رود. با این اوصاف، نقش‌آفرینی هر یک از این قدرت‌ها با منافع و اهداف منطقه‌ای متفاوت سبب پیچیدگی و تداوم یافتن بحران سوریه شده است و برای ارائه تحلیل و تبیینی دقیق و جامع از این تحولات، توجه به سطوح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی آن ضرورت دارد. در تحلیل ناآرامی - های سوریه عده‌ای از تحلیل‌گران این ناآرامی‌ها را تنها امتداد جنبش‌های مردمی در خاورمیانه و شمال آفریقا می‌دانند. در این نگاه سوریه همانند سایر کشورهای عربی و آفریقایی، گرفتار مشکلات و معضلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است که مردم آن برای رهایی از این مشکلات، دست به اعتراض و مبارزه علیه رژیم بشار اسد زده‌اند. (سراج، ۱۳۹۰: ۲)

این سطح از تحلیل، نگاه راهبردی به ناآرامی‌های سوریه ندارد و صرفاً متغیرهای داخلی را در تحلیل وضعیت داخلی این کشور در نظر می‌گیرد. چون جامعه سوریه متفاوت از جوامع تونس و مصر است. بافت جامعه سوریه بیشتر عشیره‌ای است و دچار شکاف‌های طایفه‌ای و قومیتی و ترکیب نامتجانس جمعیتی است. ریشه اصلی بحران جمعیتی این کشور به این واقعیت برمی‌گردد که از اقوام و طایفه‌های مختلف تشکیل شده است. (آجورلو، ۱۳۹۰: ۵۹)

مطالبات معترضان داخلی بشار اسد عبارت‌اند از: بهبود وضعیت معیشتی و رفاه اقتصادی، مبارزه با فساد اقتصادی و رشوه‌خواری، انجام پروژه‌های عمرانی و از میان برداشتن فضای امنیتی حاکم بر جامعه. البته، جوانان و طبقه متوسط و اقشار تحصیل‌کرده سوری نیز افزون

بر درخواست‌های یادشده، خواهان آزادی فعالیت احزاب، حذف نظام تک حزبی و انتخابات آزاد هستند. (بشارتی، ۱۳۹۲:۳۲)

اگر چه سوریه مشکلات متعدد زیرساختی و گاه جدی در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دارد، اما ناآرامی‌های این کشور از جنس و جوهره خیزش‌های مردمی و بیداری اسلامی نیست، بلکه تابعی از رقابت‌های راهبردی و ژئوپلیتیکی منطقه‌ای و همچنین متأثر از معادلات بین‌المللی است که هدفی جز تضعیف مقاومت اسلامی و مهار ایران را دنبال نمی‌کند. تحولات سوریه با تحولات تونس و مصر و لیبی، تفاوت ماهوی و بنیادی دارد چون قیام‌های مردمی در این کشورها از خصلت فراگیری، بومی و غیر وابسته برخوردار بود. حال آنکه بحران سوریه نه خصلت فراگیر دارد و نه بومی است و شاهد این مدعا، دعوت شورای ملی اپوزیسیون سوریه از کشورهای خارجی برای مداخله در سوریه طبق الگوی لیبی است. (موسوی زاده، ۱۳۹۰:۵۱)

با این حال نمی‌توان انکار کرد که بخش‌هایی از مردم سوریه نیز از زمان حافظ اسد با نظام سیاسی این کشور مخالف بوده‌اند و درموضع اپوزیسیون قرار گرفتند. ابعاد منطقه‌ای بحران سوریه، که مهم‌ترین بعد آن است به دخالت قدرت‌های منطقه‌ای مربوط می‌شود. در واقع، تداوم بحران سوریه ناشی از رقابت بین دو جریان متضاد «مقاومت» و «محافظه کار عربی» در منطقه خاورمیانه است. در این میان، سوریه در محور مقاومت از جایگاه ژئوپلیتیک و استراتژیک ویژه‌ای برخوردار است، چرا که حلقه اتصال بین ایران و عراق با مقاومت اسلامی در لبنان و فلسطین است. از ویژگی بحران سوریه دخالت‌های مستقیم و غیرمستقیم عوامل بیرونی است؛ به گونه‌ای که با شروع اعتراضات از مارس ۲۰۱۱، بازیگران مهم منطقه‌ای تکلیف خود را در قبال آن می‌دانستند: از یک طرف اتحادیه عرب، شورای همکاری خلیج فارس مخصوصاً عربستان و قطر، به همراه ترکیه و اسرائیل، رضایت و حمایت کامل خود را از معترضان داخلی و خارجی بشار اسد اعلام نمودند و به تلاش‌های خود در جهت نفوذ بیشتر و مدیریت اعتراضات افزودند. از طرف دیگر ایران، حزب الله و دولت لبنان و عراق به حمایت از دولت بشار اسد و ثبات حکومت وی می‌پردازند. (مرادی، ۱۳۹۴:۱۳۴)

در نگاه اغلب تحلیل‌گران خاورمیانه، یکی از اهداف اصلی عربستان در بحران سوریه، تضعیف جمهوری اسلامی ایران و محور مقاومت در منطقه است که با همراهی ترکیه و قطر در مقام حامیان مخالفان نظام سیاسی سوریه، اصلی‌ترین بازیگران منطقه‌ای دخیل در بحران می-

باشند که علیه دولت سوریه متحد استراتژیک ایران وارد عمل شده‌اند و به صورت مستقیم با ارسال نیروهای یا تشکیل گروه‌های شبه نظامی و گماشتن مزدوران، ارسال سلاح و کمک‌های مالی و پرداخت حقوق به معترضان و به صورت غیرمستقیم با حمایت‌های رسانه‌ای، تبلیغاتی و فشار سیاسی در مجامع بین‌المللی و منطقه‌ای علیه دولت سوریه، در امور داخلی این کشور نقش - آفرینی می‌کنند. (آجورلو، ۱۳۹۰: ۶۲)

از آنجا که عربستان، سوریه را به علت حمایت از جریان مقاومت و حزب الله باعث کاهش نفوذ خود در لبنان می‌داند، بنابراین این تحولات فرصت مناسبی را در اختیار عربستان قرار داد تا بتواند از سوریه و در مرحله بعد ایران انتقام بگیرد. از این روی عربستان با تلاش برای تغییر رژیم در سوریه، تغییر استراتژی خود در قبال منطقه و رقابتش با ایران، شروع کننده جنگ نیابتی تمام عیار در تحولات این کشور شد. (مرادی، همان: ۱۳۵) واقعیت آن است که در بحران سوریه که غربی‌ها و دول محافظه‌کار عربی آن را جنگ بین آزادی و دیکتاتوری معرفی می‌کنند، ما با یک جنبش مردمی یا اسلامی مستقل علیه حکومت بشار اسد روبرو نیستیم، بلکه ریشه‌های بحران منبعت است از اوج‌گیری منازعه موازنه قدرت در منطقه بین محور مقاومت و محور محافظه‌کار طرفدار بلوک غرب، که تحت تأثیر شکل‌گیری بهار عربی و جنبش بیداری اسلامی شاهد آن هستیم. (صفوی، ۱۳۹۱: ۱۰۲)

نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای

در دنیای پیچیده کنونی تدوین استراتژی‌ها و پیش‌بینی تحولات آینده از ضرورت‌هایی است که دولت‌ها برای تأمین امنیت به آن نیازمند هستند. به کارگیری استراتژی مناسب و مطلوب در جهت کم کردن تنش‌ها از جمله ضرورت‌هایی است که اهمیت فراوانی برای اثر-گذاری و تعامل سازنده و مؤثر با کشورهای منطقه دارد. کشورهای منطقه خاورمیانه با توجه به شرایط داخلی و با توجه به ساختار نظام بین‌الملل با یک ناامنی فراگیر و همه جانبه دست به گریبان هستند. اینگونه کشورها نمی‌توانند در بعد امنیتی از تأثیر نظام بین‌الملل بر سمت-گیری‌ها و سیاست‌های خارجی خود چشم‌پوشی کنند. لوئیس فاست معتقد است؛ کشورها در روند منطقه‌گرایی به دنبال قدرت و امنیت هستند و در جهت بقای نظام خود با دیگر کشورها همکاری می‌کنند. دولت‌های نیرومند و قوی منطقه بنیان‌گذاران روند منطقه‌گرایی هستند و

دولت‌های کوچک به دنبال دستیابی به مزایای همکاری‌های منطقه‌ای که حداقل‌ترین آن تأمین ثبات و امنیت است؛ هستند. (فاست، ۱۳۸۷: ۳۰۸)

امنیتی‌سازی یکی از دغدغه‌های اصلی کشورهای منطقه خاورمیانه است. نظر به اهمیت امنیت در ساختار نظام بین‌الملل، منطقه خاورمیانه را باید یکی از مناطقی دانست که رویکرد-های امنیتی در آن از اهمیت قابل ملاحظه‌ای برخوردار است. بسیاری از تهدیدات امنیتی ریشه در منطقه دارد. کشورهای منطقه به این تهدیدات دامن می‌زنند و از سوی دیگر به دلیل ویژگی‌های ژئوپلیتیک و منابع سرشار نفت در خاورمیانه قدرت‌های منطقه‌ای نقش چشمگیر و موثری در بروز تهدیدات امنیتی دارند. شاکله این مقاله طرح نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای بوزان است که خاورمیانه از جمله مناطقی است که این نظریه بر آن صدق می‌کند.

پایان جنگ سرد فرصت تازه‌ای را برای بسط مطالعات امنیتی خارج از چارچوب منازعه دو ابرقدرت فراهم آورد و از لحاظ نظری تأثیری اساسی در کل الگوی امنیت بین‌المللی بر جای گذاشت. از جمله مکاتبی که توانست چشم انداز متفاوتی را در حوزه مطالعات امنیتی پس از جنگ سرد ارائه دهد مکتب کپنهاگ بود. این مکتب تلاش کرده است امنیت را از زوایای مختلف مورد مطالعه قرار دهد و در دو حوزه تعریف و سطح تحلیل امنیت گام‌های مهمی برداشته است. مکتب کپنهاگ اصطلاحی است که «بیل مک سوئینی» بر آثار و دیدگاه‌های باری بوزان، الی ویور و دوویدل و دیگران به کار برده است. این مکتب با توجه به اینکه کاملاً بر مطالعات امنیتی استوار گشته، جزء اولین رهیافت‌هایی است که در راستای پایه‌گذاری، جایگاهی مستقل برای مطالعات امنیتی محسوب می‌شود. به عبارتی، مکتب مذکور مطالعات امنیتی را که از ویژگی دوران بعد از جنگ سرد است، از حوزه مطالعات راهبردی دوران جنگ سرد تفکیک کرده و آن را ذیل روابط بین‌الملل و مطالعات راهبردی را ذیل مطالعات امنیتی قرار داده است. مهم‌ترین دستاورد نظری مکتب کپنهاگ را باید ارائه «نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای» از سوی باری بوزان دانست. این تلاش بوزان و همکارانش توجه آنان را به خارج نمودن مسائل امنیتی از دایره تنگ نظامی نشان می‌دهد. (ابراهیمی، ۱۳۸۶: ۴۴۳)

از دیگر مباحث شناخت شناسی مکتب کپنهاگ در تحلیل امنیت بین‌المللی، نگاه تفسیری و تاریخی آن است. به عبارتی نقش باورهای تاریخی ایرانیان، عرب‌ها، ترک‌ها و یونانی‌ها از منظر بوزان خود یکی از مهم‌ترین بخش‌های خصومت و دشواری فعلی را معلول گذشته می‌کند. باری بوزان برای نخستین بار «نظریه مجموعه امنیتی کلاسیک» را در ویرایش اول کتاب

مردم، دولت‌ها و هراس در سال ۱۹۸۳ به کار برد و بعد از فروپاشی جهان دو قطبی دیدگاه پیشین خود را بازنگری کرد و در ویرایش دوم کتاب مردم، دولت‌ها و هراس در سال ۱۹۹۱ نظریه «مجموعه امنیتی منطقه‌ای» را مطرح نمود. همچنین در کتاب چارچوبی تازه برای تحلیل امنیت نیز این نظریه بار دیگر با برخی جرح و تعدیل‌ها آورده شده است. (کوزه‌گر کالجی، ۱۳۹۰: ۱۵)

انگیزه بوزان از تدوین این کتاب به روز کردن نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای بود و بر آن بود تا نظریه مجموعه امنیتی را با دستور کار فراخ‌تر امنیت در دوران پس از جنگ سرد سازگار سازد که بتواند از آن برای تحلیل پویش‌های امنیتی در سطح منطقه‌ای بهره جوید. بدین منظور به ارائه تعریف جدیدی از نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای می‌پردازد و ملاک‌ها و معیارهای متعددی را نیز برای شناسایی یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای در سه کتاب مردم دولت‌ها و هراس (۱۹۹۱) چهارچوب تازه برای تحلیل امنیت (۱۹۹۸) و مناطق و قدرت‌ها (۲۰۰۳) مطرح می‌کند و به تشریح متغیرهای اصلی و فرعی این نظریه می‌پردازد. باری بوزان در کتاب مردم، دولت‌ها و هراس ابتدا به تبیین حدود وظایف دولت به عنوان منبع اصلی تأمین امنیت و نیز منافع هر یک از دو مقوله دولت و مردم در عرصه امنیت ملی پرداخته و نحوه تأمین امنیت در عرصه‌های مختلف جهانی، منطقه‌ای، اقتصادی، زیست محیطی را بیان می‌دارد. وی پس از ارائه شناخت کافی از امنیت ملی و امنیت بین‌المللی به مشکلات منطقی، مفهومی و سیاسی موجود در این زمینه اشاره می‌کند و با جمع‌بندی مباحث خود چنین نتیجه‌گیری می‌کند که باید از محدود ساختن مفهوم امنیت ملی به دولت‌ها احتراز نمود و در تحلیل این مفهوم، روابط و مناسبات دولت با سطوح فردی، منطقه‌ای و سیستمی را نیز مد نظر قرار می‌دهد. (کوزه‌گر کالجی، ۱۳۹۰: ۱۶)

همچنین در کتاب مناطق و قدرت‌ها از این نظریه برای تحلیل تحولات امنیتی مناطق مختلف از جمله خاورمیانه، آمریکای شمالی و اروپا استفاده می‌کند. از این رو با توجه به جایگاه و اهمیت و نیز ادعای این نظریه در تبیین تحولات امنیتی در جهان پس از جنگ سرد در این مقاله درصدد هستیم که از این نظریه برای تحلیل بحران سوریه در خاورمیانه استفاده نماییم.

اصول و مفروضات نظریه باری بوزان

بوزان یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای را اینگونه تعریف می‌کند: «مجموعه‌ای از واحدها که در آن فرایندهای عمده امنیتی کردن و غیر امنیتی کردن یا هردوی آنها آن اندازه در هم تنیده

شده‌اند که مشکلات امنیتی نمی‌تواند جدای از یکدیگر تحلیل یا حل شود». باری بوزان در خصوص امنیت معتقد است که بایستی امنیت را برابر با رهایی از تهدید تعریف نمود و از نظر وی امنیت در نبود مسأله دیگری به نام تهدید درک می‌شود. این تعریف باری بوزان به تعریف امنیت در دوران جنگ سرد که مضیق و تک‌بعدی و مورگنتایی بود نزدیک است، ولی خود بوزان امنیت را پس از جنگ سرد، دیگر در نبود تهدید سنتی تعریف نمی‌کند، او می‌گوید: «امنیت را باید چند بعدی نگریست که ابعادی مانند مهاجرت، سازمان‌های جنایی فراملی و فراملی، محیط زیست و رفاه اقتصادی را شامل می‌شود». از نظر بوزان، دولت دیگر تنها مرجع امنیت محسوب نمی‌شود، افراد، گروه‌های فراملی، سازمان‌های غیردولتی فراملی و فراملی، رسانه‌ها و تروریسم، همگی در وجوه امنیت مرجع هستند. (ابراهیمی، ۱۳۸۶: ۴۴۸)

به استناد نظر باری بوزان، تحلیل امنیت در سه سطح جهانی، منطقه‌ای و داخلی صورت می‌گیرد. در سطح جهانی بیشتر به تحلیل عملکرد و سیاست‌های قدرت‌های بزرگ توجه می‌شود، در سطح منطقه‌ای حیطه قلمرو و تحلیل محدود شده و روندها و قدرت‌های منطقه‌ای را هم در بر می‌گیرد. سرانجام سطح داخلی است که در آن شرایط، سیاست‌ها و عملکرد داخلی و تأثیر آن بر امنیت در نظر است. مکتب کپنهاگ ضمن توجه به هر سه سطح تحلیل معتقد است که منطقه‌گرایی در قیاس با دوران جنگ سرد تقویت شده و علاوه بر آن اهمیت مجموعه‌های امنیتی نیز افزایش یافته است و بر همین اساس به سطح منطقه‌ای توجه بیشتری دارد، چرا که معتقد است هر منطقه‌ای مقتضیات امنیتی ویژه‌ای داشته و طبعاً تحلیل‌های امنیتی آن به شکل متفاوتی از سایر مناطق صورت می‌گیرد. (ابراهیمی، ۱۳۸۶: ۴۴۸)

تذکره اصلی بوزان و همکارش ویور، نظریه امنیت منطقه‌ای است و بر این فرض استوار است که پایان جنگ سرد آغاز ناامنی‌های بسیار گسترده‌ای شده که ریشه در محدودیت‌های مکاتب رئالیستی و ابعاد امنیت دارد. بدین ترتیب که مکتب واقع‌گرا با تلقی دولت به عنوان یگانه موضوع امنیت و نیز مکتب جهان‌گرا با تلقی نظام بین‌المللی به عنوان یگانه عامل امنیت، از کانون تکوین حرکت‌های اصلی منطقه غفلت کرده‌اند. بنابراین لازم است برای ارائه فهم مناسب از سرشت و سرنوشت امنیت به ساختار منطقه و ویژگی‌های کشورهای که در منطقه‌ای خاص قرار دارند و از معضلات امنیتی مشابهی برخوردارند، توجه کرد. او برای دستیابی به تحلیلی واقعی از امنیت منطقه‌ای به روابط مبتنی بر قدرت، الگوی دوستی و دشمنی با دولت‌ها را افزود و تئوری مجموعه‌های امنیتی را مطرح کرد. در این نظریه، دولت‌ها مهم‌ترین واحد تحلیل به

شمار می‌آیند و بر بخش‌های نظامی و سیاسی به مثابه حوزه اصلی روابط امنیتی تأکید می‌شود. سیستم‌های منطقه‌ای و چارچوب برخورد با آنها از نظر امنیتی مورد توجه قرار می‌گیرد و استقلال نسبی روابط امنیتی منطقه‌ای مشخص می‌شود. از نظر این مکتب، امنیت منطقه‌ای یک نظام امنیتی است که کشورهای واقع در آن اولاً دغدغه امنیتی مشابهی دارند، ثانیاً از نظر تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی دارای خاطرات یا سرنوشت نسبتاً مشترکی می‌باشند و واحدهای تشکیل‌دهنده آن بر حسب نگرانی‌ها و درک و برداشت یکسان از تهدیدات، به منظور ایجاد و حفظ خود تن به قواعد و ساز و کارهای مشخص می‌دهند. (نصری، ۱۳۸۴: ۵۷۰)

در سال ۱۹۹۸ بوزان، ویور و وایلد در کتاب امنیت: چارچوبی جدید برای تحلیل پنج مؤلفه نظامی، سیاسی، اقتصادی، زیست محیطی و اجتماعی را مورد بررسی قرار دادند تا قابلیت تبیین تحولات امنیتی افزایش پیدا کند. با توجه به نکات یاد شده می‌توان پنج ملاک را به عنوان موجودیت یک مجموعه امنیتی مطرح نمود:

- ۱- وابستگی متقابل امنیتی
- ۲- الگوی دوستی و یا دشمنی
- ۳- مجاورت
- ۴- وجود حداقل دو بازیگر مؤثر
- ۵- استقلال نسبی. (کوزه‌گر کالجی، ۱۳۹۰: ۷۹)

بر طبق مؤلفه نخست، از جمله وظایف مجموعه امنیتی، داوری درباره توانمندی کشورهای منطقه در زمینه وابستگی متقابل امنیتی است. منظور از وابستگی متقابل امنیتی این است که تغییر و تحولات امنیتی در هر یک از واحدهای مجموعه بر دیگر واحدها نیز تأثیر می‌گذارد. همچنین وابستگی متقابل امنیتی می‌تواند مثبت (ایجابی) و یا منفی (سلبی) باشد. یعنی اندرون آن همکاری امنیتی یا منازعه امنیتی وجود داشته باشد و به بیان دیگر نامنی در یک مجموعه موجب نامنی در مجموعه‌های دیگر گردد (منفی) و یا ازدیاد قدرت در یک واحد، تأثیر مثبت بر روی امنیت واحد دیگر داشته باشد (مثبت). معمولاً شدت وابستگی متقابل امنیتی در بین اعضای مجموعه در مقایسه با شدت این رابطه میان آنها و دول خارج از مجموعه بیشتر است. مؤلفه بعدی الگوهای دوستی و دشمنی است. منظور از دوستی این است که در روابط آنها، طیفی از دوستی واقعی تا انتظار حمایت یا حفاظت وجود داشته باشد. منظور از دشمنی نیز روابطی است که در آن سوءظن و هراس حاکم می‌باشد. از سویی دیگر میان الگوی دوستی و

دشمنی با توازن قوا تفاوت وجود دارد. در واقع این الگو می‌تواند از اختلافات مرزی و ارضی، تمایلات قومی یک واحد نسبت به واحد دیگر، اختلافات و یا اشتراکات ایدئولوژیک و ارتباطات مثبت یا منفی تاریخی ناشی شود. سومین معیاری که برای موجودیت یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای ملاک عمل قرار می‌گیرد، معیار مجاورت است. در واقع از لحاظ امنیت، «منطقه» به معنی شبه سیستم مشخص و مشهوری از روابط امنیتی بین مجموعه‌های از دولت‌ها است که از لحاظ جغرافیایی نزدیک یکدیگر باشند. بر این اساس، تهدید به خصوص تهدید سیاسی و نظامی وقتی به حوزه جغرافیایی نزدیک هستند، با شدت بیش‌تری احساس می‌شوند. به عبارت دیگر مجموعه امنیتی از دولت‌هایی که در مجاورت یک دیگر قرار دارند، پدید می‌آید و از جزء به کل یا از درون به بیرون شکل می‌گیرد. (کوزه‌گر کالجی، ۱۳۹۰: ۸۰)

چهارمین مؤلفه، وجود حداقل دو بازیگر مؤثر است. مطابق با این معیار نمی‌توان یک مجموعه امنیتی را بدون حداقل دو بازیگر قدرت‌مند و مؤثر منطقه‌ای تصور کرد. این ملاک ما را به این اصل نیز رهنمون می‌سازد که مجموعه امنیتی منطقه‌ای نمی‌تواند توسط تعدادی کشور ضعیف از یک منطقه شکل بگیرد، اما شکل‌گیری آن با حضور حداقل دو قدرت منطقه‌ای مؤثر و چندین کشور ضعیف امکان‌پذیر است. در واقع چون مجموعه‌های امنیتی تا حدودی با واقعیت‌های جغرافیایی منطبق هستند، به ناچار تعدادی از دول کوچک را نیز شامل می‌شوند. این دولت‌ها به دلیل قدرت اندک خود در مقایسه با همسایگان، تأثیر کمی بر ساختار مجموعه دارند. امنیت آنها تا حدود زیادی به الگوی دول بزرگتر وابسته است و فقط هنگامی می‌توانند تهدیدی برای یک قدرت بزرگ باشند که از مزایای اتحاد با قدرت‌های بزرگ‌تر برخوردار شوند. سرانجام آخرین مؤلفه اصلی مجموعه به استقلال نسبی مربوط می‌شود. بر اساس معیار استقلال نسبی، مجموعه امنیتی در جایی وجود دارد که روابط امنیتی، گروهی از کشورها را از سایرین جدا کرده و به یکدیگر پیوند زده است و برکنش و واکنش‌های درونی شدید امنیتی و کنش و واکنش‌های محدود و ضعیف خارجی حاکم باشد. اساساً یک مجموعه سطح پایین (برخلاف مجموعه سطح بالای مربوط به قدرت‌های بزرگ) متشکل از دولت‌های محلی است که قدرت‌شان چندان گسترده نیست و حتی در صورت گسترده بودن از دامنه کشورهای همجوار فراتر نمی‌رود. محدودیت قدرت، عامل مهمی در موجودیت روش‌های خودبسنده امنیتی محلی بین دول همسایه و در نهایت استقلال نسبی یک مجموعه امنیتی است.

در رابطه با مولفه‌های فرعی، بوزان دو معیار «فرهنگ، نژاد و قومیت» و «اقتصاد» را نیز به عنوان ملاک‌های قابل بررسی و تأمل در خصوص هستی‌شناختی مجموعه‌های امنیت منطقه‌ای مطرح می‌نماید. از نظر وی ویژگی‌های فرهنگی، نژادی و قومی باعث توجه بیش‌تر کشورها به یکدیگر می‌شود و می‌تواند نقش مهمی در ایجاد سازمان‌های محلی نظیر اتحادیه عرب و شورای همکاری خلیج فارس ایفاء نماید و همچنین در تعیین شکل و ساختار یک مجموعه امنیتی نیز مؤثر باشد. در خصوص معیار اقتصادی نیز بوزان با تفاوت قائل شدن میان این معیار و پویا-های سیاسی و نظامی بر این باور است که عامل اقتصاد در ثبات و انسجام داخلی کشورها نقش دارد و در نتیجه می‌تواند بر مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای مؤثر باشد. (کوزه‌گر کالجی، ۱۳۹۰: ۸۱)

بوزان یکی از عوامل اصلی به هم خوردن ساختار مجموعه امنیت منطقه‌ای را، تحت الشعاع قرار گرفتن منطقه توسط یک یا چند قدرت خارجی بزرگ می‌داند که مستقیماً وارد مجموعه منطقه‌ای شده و پویایی آن را به هم می‌ریزند. این حضور قدرت‌های خارجی در راستای نفوذ یا به هم زدن مجموعه امنیتی ممکن است از طریق ارسال سلاح و حمایت‌های فنی و آموزشی و یا کمک‌های استراتژیک اقتصادی و مالی به یک یا برخی از واحدهای یک مجموعه امنیتی اتفاق بیفتد. (سیمبر، ۱۳۹۳: ۱۶۳)

مولفه‌های نظریه امنیت منطقه‌ای

در این نظریه چند مولفه مدنظر است و باید مورد توجه قرار گیرد، اولین مقوله‌ای که باید مورد توجه قرار گیرد تعاملی است که بین دو مقوله آنارشی و جغرافیا وجود دارد و در واقع مولفه جغرافیا در تعریف نظریه امنیتی به عنوان یک مولفه کلیدی است و در بیان مقوله‌ها و جزئیات نظریه مجموعه امنیتی دائماً بر بحث جغرافیا و امنیت نیز تأکید می‌شود. مقوله بعدی که بر آن تأکید شده است بحث آنارشی است که با خاستگاه نورئالیستی که بوزان داشت در پیوند است. بحث آنارشی نوع توزیع قدرت و توازن قدرت‌ها در منطقه را می‌تواند تعریف کند. نکته بعدی که در نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای وجود دارد این است که یک سطح تحلیلی را به سطح تحلیل‌های قبلی اضافه می‌کند. در نگاه نورئالیستی سه تحلیل ملی، داخلی و بین‌المللی مدنظر بود و بر بعد بین‌الملل آن نیز تأکید بسیار شده بود، اما بعد این نظریه به عنوان حلقه چهارم به این حلقه اضافه می‌شود که در آن بر اهمیت مناطق تأکید شده و اینکه

ما همه چیز را بر پایه ساختار نظام بین‌الملل نبینیم، یعنی تحولاتی که در منطقه اتفاق می‌افتد را در سایه ساختار نظام بین‌الملل و آن نگاه نورئالیستی دیده نشوند و خود مناطق نیز موجودیت پیدا کنند و نقش آفرین شوند. ویژگی بعدی که در نظریه مجموعه امنیت منطقه بررسی می‌شود بحث نگاه سازه‌انگارانه است که بوزان سعی می‌کند در این دیدگاه از آن نگاه نورئالیستی صرف فراتر برود و فرآیند امنیتی و غیر امنیتی کردن مسائل را برجسته کند و در کنار این فرایند بحث الگوهای دوستی و دشمنی را که می‌تواند تعیین کننده نوع توزیع قدرت در آن منطقه باشد را ترسیم کند.

در واقع گزاره‌هایی که در نگاه نورئالیستی مطرح نمی‌شود را از رویکر سازه‌انگارانه وام می‌گیرد و اضافه می‌کند به دیدگاه خودش و سعی می‌کند در این نظریه به آن بپردازد و افزون بر این هم مولفه‌های مادی و هم مولفه‌های معنایی در کارش در کنار هم قرار می‌گیرد. مناسبات بین دو کنش‌گر در یک منطقه خاص نیز قائل به این است که باید به هر دو وجه توجه شود، مخصوصاً الگوهای دوستی و دشمنی که می‌توانند نوع توزیع قدرت را هم تعیین کنند و نقش کلیدی داشته باشند. بحث بعدی بحث خوشه‌های امنیتی است که در یک نظریه مجموعه امنیتی منطقه شکل می‌گیرند و دائماً در حال شکل‌گیری هستند و می‌توانند تغییر پیدا کنند و به شکل‌های مختلفی درآیند و مبنای آن نیز از نظر بری بوزان مبنای دولت محور است، اما در دوره جدید ما می‌توانیم شاهد شکل‌گیری خوشه‌هایی باشیم که علاوه بر مبنای دولت محور کنش‌گران دیگری هم در آن دخیل هستند. مخصوصاً در مقوله بازیگرانی که در منطقه خاورمیانه شاهدشان هستیم که به عنوان کنش‌گران غیردولتی، گروه‌های تروریستی و اصطلاحات مختلفی که درباره آنها به کار برده می‌شود، نقش کلیدی دارند و باید در بحث خوشه‌های امنیتی دیده شوند. بوزان بر تروریسم بین‌المللی تاکید می‌کند و بیان می‌کند که یک سری خوشه‌های غیر سرزمینی هم وجود دارند، مثل تروریسم بین‌الملل که وارد نظریه مجموعه امنیتی منطقه شده‌اند و باید آنها را هم در تحلیل نهایی خود مورد توجه قرار دهیم و در واقع ما می‌بینیم که این خوشه‌های غیرسرزمینی نقش کلیدی را ایفا می‌کنند؛ مخصوصاً در حوزه خاورمیانه این بحث کاملاً محسوس است که در کنار خوشه‌های سرزمینی خوشه‌های غیر سرزمینی نیز هستند که در پیوند با آنها قرار گرفته‌اند و نقش آفرینی می‌کنند و در واقع به نحوی این خوشه‌ها در هم تنیده شده‌اند.

بحث بعدی که در نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای مورد بررسی قرار می‌گیرد بحث سطح

تحلیل است که بری بوزان نیز چهار سطح تحلیل را مورد بررسی قرار می‌دهد و عنوان می‌کند که ما وقتی می‌خواهیم مناسبات و پویای مناطق را مورد بررسی قرار دهیم حتما باید به این چهار سطح تحلیل توجه کنیم و هر چهار مورد را در تحلیل خود ببینیم. اولین تحلیل، سطح تحلیل داخلی است یعنی میزان قدرت و ضعف و هم چنین ثبات و نظم که دولت‌ها دارند تا چه حد است و همچنین هم‌سویی ملت و دولت‌ها در چه حدی است. که همه اینها مولفه‌هایی هستند که در سطح تحلیل داخلی باید دیده شوند. دوم روابط دولت با دولت‌ها است که مثلا دولت‌ها در منطقه خاورمیانه چه روابطی با یکدیگر دارند و چه خوشه‌های امنیتی را می‌توانند ایجاد کنند. سوم تعامل این منطقه با مناطق همسایه است که به عنوان نمونه خاورمیانه با مناطق همسایه خودش چه تعاملاتی را می‌تواند داشته باشد و چهارم هم در واقع نقش قدرت‌های جهانی در منطقه و یا همان مولفه بین‌المللی است که قدرت‌های خارج از منطقه چه تاثیری می‌توانند بر منطقه داشته باشند که در حوزه خاورمیانه هم ما می‌بینیم که نقش این سطح خیلی پررنگ است و مورد توجه قرار می‌گیرد.

در خصوص ساختار یک مجموعه امنیتی هم مولفه‌هایی را مطرح می‌کند. اول مرز است که یک مجموعه امنیتی را از یک مجموعه امنیتی دیگر مجزا می‌کند و یک مجموعه امنیتی از مجموعه امنیتی همسایه منطقه تفکیک می‌شود، دوم ساختار آنارشیک است که در هر مجموعه امنیتی وجود دارد و در واقع پیوند بین آنارشیک و جغرافیا است. سوم نوع قطب بندی که وجود دارد و نوع توزیع قدرت بین واحدها در یک مجموعه امنیتی را مورد توجه قرار می‌دهد و چهارم هم ساخت اجتماعی که هم فرایند امنیتی کردن و غیر امنیتی کردن مسائل است و هم الگوهای دوستی و دشمنی در این مولفه دیده می‌شود که اگر دقت کنیم می‌بینیم که این چهار مولفه ترکیبی از گزاره‌های نورئالیستی و گزاره‌های سازه‌انگاره است. (این بخش از سخنرانی دکتر «بهاره سازمند» دانشیار روابط بین‌الملل دانشگاه تهران گرفته شده است)

کاربرد نظریه برای منطقه خاورمیانه

بوزان و ویور، جهان را به شش منطقه جداگانه مانند مناطق خاورمیانه، آمریکا، اروپا، آسیای شرقی، آفریقا و آمریکای جنوبی تقسیم کرده، تصریح می‌نمایند که هر منطقه‌ای فرمول امنیتی ویژه خود را دارد و شیوه حل منازعه بین مناطق، از یکی به دیگری تعمیم پذیر نیست. آنها مشابهت‌های درون منطقه‌ای را بسیار پررنگ می‌بینند و معتقدند که مقولاتی چون تداخل

جریان‌های قومی، ملی، دینی، مذهبی و بین‌المللی، با سرعت و به سهولت، خاورمیانه را نظاره‌گر نزاع‌های خونین ساخته است. توصیه بوزان در این باب آن است که فرمول غرب برای حل بحران‌های خاورمیانه بی‌معنی و حتی تشدید کننده بحران است. بوزان تصریح می‌کند که امنیت در خاورمیانه یک معما است. در نگاه وی یک موضوع هنگامی معما است که پی‌گیری آن یا اندیشیدن به آن، نتیجه عکس داشته باشد. این بیانگر این است که، در خاورمیانه، دوستی یک بازیگر با بازیگر دیگر، حتماً متضمن خصومت با بازیگر دیگر است. به طوری که در خاورمیانه نمی‌توان به کشور دوست کمک کرد بدون آنکه دشمن خود را تقویت کرد. (بوزان، ۱۳۸۸: ۱۹۰)

بر این مبنا، آنها معتقدند خاورمیانه، به واسطه پاره‌ای عوامل ذاتاً منازعه پرور است و منطقه‌ای کشمکش ساز و محل دائمی نزاع بین قدرت‌ها و گروه‌های متخاصم است و همین کشمکش به قدرت‌های دیگر نیز رخصت می‌دهد، میدان منازعه خود را به این منطقه انتقال دهند. برای نمونه اگر آمریکا عراق را در مقابل ایران تقویت کند، ناخواسته آن را در مقابل اسرائیل قوی ساخته است یا اگر عربستان سعودی را تضعیف کند، بدون آنکه بخواهد ایران را تقویت نموده است و این خصیصه، ویژه خاورمیانه است. در اتحادیه اروپا اینگونه نیست که نزدیکی فرانسه به هلند حتماً به معنای تضعیف آلمان باشد یا نزدیکی انگلیس به آلمان موجب تضعیف فرانسه شود. از این‌رو فرمول اول برای درک منازعه و تعاملات خصومت آمیز در خاورمیانه این است که در این منطقه پرماجرا، هر حرکتی متضمن بازتابی ضد امنیتی است. در قالب این فرمول می‌توان به واکنش کشورهای منطقه نسبت به پیوند امنیتی و استراتژیک ایران و سوریه توجه کرد.

براساس نظر بوزان و ویور خاورمیانه با وجود دخالت‌های سنگین و مداوم قدرت‌های سطح جهانی، به مدت چندین دهه به عنوان یک نظام امنیتی مستقل سطح منطقه‌ای عمل می‌کرد. در خاورمیانه، منطقه‌ای شدن منازعات به وقوع پیوسته است اما ساختارهای پایایی برای جلوگیری از منازعات و مدیریت آن ایجاد نشده است. به‌رغم وجود تعاریف گوناگون از منطقه خاورمیانه، بوزان و ویور به الگویی از وابستگی متقابل امنیتی اشاره دارند که پهنه‌ای جغرافیایی از مراکش تا ایران، شامل کشورهای عربی، اسرائیل و ایران را در بر می‌گیرد. (بوزان، ۱۳۸۱: ۱۸۷) وابستگی متقابل در مجموعه امنیتی خاورمیانه به معنی همکاری نمی‌باشد. عموماً هرگونه توافق صلح‌آمیز در یک منطقه خاص، مستلزم تعهدات منطقه‌ای فراگیر می‌باشد. اختلافات موجود میان کشورهای منطقه خاورمیانه، خود نشان‌دهنده فقدان نهادهای فراگیر منطقه‌ای

است، زیرا هرگاه در منطقه‌ای، همکاری‌های نهادمند از جمله رژیم‌های امنیتی منطقه‌ای محدودی وجود داشته باشد، در سراسر منطقه، منازعه‌هایی شکل خواهد گرفت و ائتلاف‌ها و همکاری‌هایی میان خودی‌ها در مقابل دیگری به وجود آمده و بازتولید می‌شود. شاید یکی از علل پنهان پیدایش این وضعیت در خاورمیانه، وجود طرح درون‌گذاری/ برون‌گذاری است که به وسیله اعراب و یهودیان و از طریق امنیتی‌سازی «دیگری» در کشاکش میان آنها در منطقه شکل گرفته است.

باری بوزان معتقد است اگر چه برخی تلاش می‌کنند که به هم وابستگی امنیتی در منطقه خاورمیانه را بر پایه ایده‌هایی چون ایرانی‌ت در برابر عربیت، اسلامیت در برابر یهودیت، شیعه در مقابل سنی و... بررسی نمایند، اما این تنها عناصری از واقعیت است و تمام حقیقت نیست. زیرا بسیاری از تعاملات، رقابت‌ها، دوستی‌ها و دشمنی‌ها در خاورمیانه بر حسب قدرت (تقارن یا عدم تقارن آن) قابل توضیح است و نه صرفاً با اتکاء به ایده‌ها. پس مولف ساختار قدرت است که بیش‌ترین تأثیر را بر نوع تعاملات در منطقه خاورمیانه می‌گذارد. منظور از ساختار قدرت در منطقه این است که آیا توزیع قدرت در منطقه به شکل برابر است (تقارن قدرت) و یا نابرابر (عدم تقارن قدرت) است. پویایی و ایستایی مجموعه تابع ساختار قدرت است. زیرا مجموعه امنیتی خلیج فارس یکی از زیرمجموعه‌های منطقه خاورمیانه است که به اعتقاد باری بوزان از بعد جنگ جهانی دوم مبتنی بر یک مثلث رقابت آمیز میان ایران، عراق و عربستان (که بعداً دیگر کشورهای عرب حوزه خلیج فارس را در قالب شورای همکاری خلیج فارس هدایت و رهبری می‌کرد)، بوده است. رقابت‌های ایران با عراق مجموعه‌ای از مسائل مانند اختلافات مرزی، قدرت برتر بودن و... را در برداشت. رقابت‌های ایران و عربستان نیز تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی متأثر از تلاش‌های دو کشور ایران و عربستان برای تبدیل شدن به قدرت‌های برتر منطقه‌ای بود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران بحث و رهبری جهان اسلام نیز به آن افزوده شد. (بوزان، ۱۳۸۱: ۱۷۹)

امنیتی شدن در مجموعه امنیت منطقه‌ای خاورمیانه

بهترین تاریخ آغاز مجموعه امنیتی منطقه‌ای خاورمیانه را می‌توان بعد از موج استعمارزدایی بین سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۸ در نظر گرفت که یک جرم بحرانی از دولت‌های مستقل به وجود آورد. (بوزان، ۱۳۸۸: ۱۰۲)

مجموعه امنیتی خاورمیانه خود دارای سه زیر مجموعه است که شامل دو زیر مجموعه اصلی شامات و خلیج فارس و یک زیر مجموعه کمابیش ضعیف‌تر در غرب است. زیر مجموعه شامات در شرق مدیترانه که بر منازعه اعراب و اسرائیل تمرکز نموده، واقع شده است. این زیر مجموعه شامل اسرائیل و همسایگان عربش یعنی مصر، سوریه، لبنان، اردن، سازمان‌هایی همانند سازمان آزادی‌بخش فلسطین، حماس و حزب الله است. علاوه بر دولت‌های درون زیر مجموعه شرق مدیترانه، دولت‌های دیگری در دو زیرمجموعه خلیج فارس و مغرب مانند عراق، ایران، عربستان سعودی، کویت، لیبی و تونس در دوره‌هایی به شدت در منازعات اعراب - اسرائیل درگیر بوده‌اند. دومین زیر مجموعه، زیر مجموعه خلیج فارس است که بعد از خروج بریتانیا در سال ۱۹۷۱ شکل گرفت. اولین حرکت در تشکیل این زیر مجموعه تصاحب برخی جزایر مورد مناقشه ایران و امارات از سوی ایران در سال ۱۹۷۱ بود. مشخصه اصلی اختلاف درون این زیر مجموعه، رقابت بین ایران، عراق و دولت‌های خلیج فارس، عربستان سعودی، کویت، بحرین، قطر، امارات متحده عربی و عمان به رهبری عربستان سعودی بوده است.

با وجود پویای امنیتی محلی مستقل زیر مجموعه‌های شامات و خلیج فارس، قرابت جغرافیایی باعث شده است که مسائل مشترک و متعددی بین آنها به وجود آید و به گره خوردن عناصر امنیتی این دو زیر مجموعه کمک کند. از جمله این فرایندها می‌توان به بحران فلسطین و همچنین منازعات کنونی در سوریه و عراق اشاره کرد. سومین زیر مجموعه که از پویای امنیتی میان لیبی، تونس، الجزایر، مراکش، چاد و صحرای غربی تشکیل یافته است، ضعیف‌ترین زیرمجموعه در تعاملات امنیتی بین سه زیرمجموعه محسوب می‌شود. این زیر مجموعه در اصل مبتنی بر مجموعه‌ای از روابط متغیر و شکننده میان لیبی، تونس، الجزایر، مراکش و صحرای غربی است. ولی درنهایت دولت‌های مغرب به حد کافی در منازعه اعراب - اسرائیل و منازعات خلیج فارس درگیر بوده‌اند، تا جایی که در عضویت آنها در مجموعه امنیتی منطقه‌ای خاورمیانه تردیدی باقی نمی‌گذارد. (نیاکویی، ۱۳۹۴: ۱۶۰)

بسیاری از دولت‌های خاورمیانه در انتهای ضعیف طیف انسجام اجتماعی - سیاسی قرار دارند. دموکراسی نادر بوده، دیکتاتوری گسترده است و استفاده از زور و سرکوب در حیات سیاسی داخلی رایج است. از طرف دیگر تداخل جریان‌های ناسیونالیسم عربی، اسلام‌گرایی، ضد صهیونیسم و ضد غرب‌گرایی مرز سطوح داخلی و منطقه‌ای را به شیوه‌های پیچیده و متناقض و اغلب مؤثر کدر کرده است. همچنین به دلیل حمایت حکومت‌ها از گروه‌های

داخلی در کشورهای دیگر، سطوح داخلی و منطقه‌ای با یکدیگر وارد تعاملاتی می‌شوند. در حالت کلی تر ناامنی بسیاری از رژیم‌ها در خاورمیانه به سیاست امنیتی منطقه‌ای سرازیر می‌شود. مثلاً شورای همکاری خلیج فارس به همان اندازه که ائتلافی در مقابل تهدیدات خارجی است، ابزاری نیز برای تقویت امنیت داخلی مجموعه‌ای از رژیم‌های پادشاهی ناهمگون است. (بوزان، ۱۳۸۸: ۱۱۰)

از سوی دیگر در بروز تهدیدات در خاورمیانه نقش متغیرهای جهانی برجسته است. حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای باعث تشدید تنش‌ها و تقویت اختلاف‌ها میان کشورهای منطقه و قومیت‌ها شده است. از این رو تهدیدات در خاورمیانه در دو حوزه تهدیدات درون منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای مورد بررسی قرار می‌گیرد.

به طور کلی تکامل مجموعه امنیتی خاورمیانه را می‌توان با توجه به فرایندها و تحولات اساسی به پنج دوره زمانی تقسیم نمود:

الف) از ۱۹۴۸ یعنی زمانی که مجموعه امنیتی خاورمیانه شکل می‌گیرد تا پایان جنگ سرد. ب) پایان جنگ سرد تا حمله ائتلاف به رهبری آمریکا به عراق در ۱۹۹۱. پ) از ۱۹۹۱ تا حمله آمریکا به عراق در ۲۰۰۳. ج) از ۲۰۰۳ یعنی سقوط صدام تا شروع انقلاب‌های عربی و هم‌چنین منازعات داخلی سوریه و عراق. چ) از شروع انقلاب‌های عربی و به دنبال آن منازعات داخلی سوریه و عراق تاکنون. (نیاکویی، ۱۳۹۴: ۱۶۱)

بازیگران مجموعه امنیت منطقه‌ای خاورمیانه

خاورمیانه مکانی است که با وجود تأثیرپذیری شدید از سطح متغیر امنیت جهانی، هم در دوره جنگ سرد و هم پس از آن طی چند دهه گذشته همواره از یک سطح امنیتی مستقل برخوردار بوده است. کشورها در چنین نظام امنیتی در یک شبکه وابستگی متقابل جهانی قرار می‌گیرند، اما از آن جایی که تهدیدهای سیاسی و نظامی دارای منشأ نزدیک، تأثیر بیش‌تری در مقایسه با تهدیدهای دوردست‌تر دارند، از این رو حس ناامنی، اغلب با نزدیکی و مجاورت همراه است. مجموعه امنیتی خاورمیانه نمونه بارزی از یک سازه کشمکش زاست، افزون بر اینکه، به طور عجیبی گسترده و پیچیده است و برخی ویژگی‌های فرهنگی متضاد را دارد. (بوزان، ۱۳۸۱: ۶۳۹)

نخستین کانون شکل‌گیری یک زیر مجموعه تعیین کننده امنیتی در حوزه شامات

بین اسرائیل و همسایگان عرب آن شکل گرفت. این کشمکش درونی بین فلسطینی‌ها و اسرائیل بود که منشأ یک خصومت گسترده‌تر و مستمرتر بین اسرائیل و پیرامون آن و جهان عرب به طور کلی گردید. همین نکته‌ها در حد کمتری در قالب کشمکش جهان اسلام با اسرائیل به ویژه پس از نقش یافتن ایران در سال ۱۹۷۹ بروز یافت. کشمکش عربی-فلسطینی با اسرائیل سرشت ناسونالیسم عرب را فراملی کرد و آن را تقویت نمود و به این ترتیب، انسجام لازم برای مطرح شدن خاورمیانه به عنوان یک مجموعه امنیتی مستقل را فراهم ساخت. در نتیجه نمادهای مشترک عربیت و تا حد کم‌تری گرایش به اسلامیت و همچنین تأکید آنان بر کشمکش با اسرائیل، پویش‌های امنیتی خاورمیانه را در گستره‌ای وسیع انسجام بخشیده است. روابط متقابل ایران و همسایگانش از سال ۱۹۷۹ تاکنون را باید پرتنش، دستخوش نوسانات پرشدت و با اهمیت استراتژیک برای کشورهای برون منطقه‌ای معرفی کرد. محدوده جغرافیایی تأثیر و نفوذ سیاست خاورمیانه‌ای ایران تا مناطق پیرامونی و دور دست در نظام بین‌المللی امتداد می‌یابد. در واقع کنش‌گران دولتی منطقه‌ای شامل کشورهای منطقه خاورمیانه، کنش-گران غیر دولتی منطقه‌ای شامل: القاعده، داعش، پ.ک.ک در ترکیه، حماس، جهاد اسلامی و حزب الله و کنش‌گران دولتی فرامنطقه‌ای شامل: آمریکا، روسیه، چین، اتحادیه اروپا و ... و کنش‌گران غیر دولتی فرامنطقه‌ای که شامل گروه‌های تروریستی بین‌المللی می‌باشند. (بوزان، ۱۳۸۱: ۶۴۰)

الگوها و پویش‌های مجموعه امنیت منطقه‌ای خاورمیانه

منطقه خاورمیانه را باید یکی از مناطقی دانست که رویکردهای امنیتی در آن از اهمیت قابل ملاحظه‌ای برخوردار است. اما شواهد و قراین نشان می‌دهند که رویکردهای امنیتی و روند برقراری آن در این منطقه ثبات به همراه نیاورده است و بحث امنیت سازی از دغدغه-های اصلی این حوزه جغرافیایی بوده است. وجود این ویژگی از ملاحظات امنیتی ناشی از عوامل و دلایلی است که از جمله می‌توان به دلایل و عواملی چون: موقعیت ژئوپلیتیک خاورمیانه و منابع عظیم نفت و گاز در آن، تقویت حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای، افراط‌گرایی، تنش‌های قومی-فرقه‌ای و تروریسم، دولت‌های ضعیف و شکننده و عدم اعتماد بازیگران منطقه‌ای به یکدیگر اشاره کرد.

مبحث امنیت یکی از مهم‌ترین مباحثی است که مرتبط با اوضاع سیاسی و اجتماعی

کشورهای خاورمیانه است. بیش‌ترین چالش‌ها و تهدیدات در منطقه خاورمیانه بویژه زیر مجموعه آن خلیج فارس وجود دارد. در واقع بحث از امنیت در خاورمیانه مساوی با به خطر افتادن بقاء و حاکمیت دولت‌های منطقه است. منطقه خاورمیانه کانون بحران در جهان است و معمای امنیت در منطقه در بالاترین سطح وجود دارد. از یک منظر ریشه بحران‌ها در درون کشورهای منطقه است، به گونه‌ای که به میدان کارزاری تبدیل شده و هر کشوری به دنبال افزایش قدرت خود و کاهش قدرت دیگران است.

از سوی دیگر در بروز تهدیدات در خاورمیانه نقش متغیرهای جهانی برجسته است حضور قدرت‌های فرا منطقه‌ای باعث تشدید تنش‌ها و تقویت اختلاف‌ها میان کشورهای منطقه و قومیت‌ها شده است. از این رو تهدیدات در خاورمیانه در دو حوزه تهدیدات درون منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای مورد بررسی قرار می‌گیرد.

منطقه خاورمیانه کانون بحران در جهان است و معمای امنیت در منطقه در بالاترین سطح وجود دارد. از یک منظر ریشه بحران‌ها در درون کشورهای منطقه است. به گونه‌ای که به میدان کارزاری تبدیل شده و هر کشوری به دنبال افزایش قدرت خود و کاهش قدرت دیگران است. از سوی دیگر در بروز تهدیدات در خاورمیانه نقش متغیرهای جهانی برجسته است حضور قدرت‌های فرا منطقه‌ای باعث تشدید تنش‌ها و تقویت اختلاف‌ها میان کشورهای منطقه و قومیت‌ها شده است. (آذرشب، ۱۳۹۶: ۱۴۴)

نتیجه‌گیری

پایان جنگ سرد فرصت تازه‌ای را برای بسط مطالعات امنیتی خارج از چارچوب منازعه دو ابرقدرت فراهم آورد و از لحاظ نظری تأثیری اساسی در کل الگوی امنیت بین‌المللی بر جای گذاشت. از جمله مکاتبی که توانست چشم انداز متفاوتی را در حوزه مطالعات امنیتی پس از جنگ سرد ارائه دهد مکتب کپنهاگ بود. این مکتب با توجه به اینکه کاملاً بر مطالعات امنیتی استوار گشته، جزء اولین رهیافت‌هایی است که در راستای پایه‌گذاری، جایگاهی مستقل برای مطالعات امنیتی محسوب می‌شود. مهم‌ترین دستاورد نظری مکتب کپنهاگ را باید ارائه «نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای» از سوی باری بوزان دانست. باری بوزان برای نخستین بار «نظریه مجموعه امنیتی کلاسیک» را در سال ۱۹۸۳ به کار برد و بعد از فروپاشی جهان دو قطبی دیدگاه پیشین خود را بازنگری کرد.

باری بوزان در خصوص امنیت معتقد است که بایستی امنیت را برابر با رهایی از تهدید تعریف نمود و از نظر وی امنیت در نبود مسأله دیگری به نام تهدید درک می‌شود. از نظر بوزان، دولت دیگر تنها مرجع امنیت محسوب نمی‌شود، افراد، گروه‌های فراملی، سازمان‌های غیردولتی فراملی و فروملی، رسانه‌ها و تروریسم همگی در وجوه امنیت مرجع هستند. به استناد نظر باری بوزان، تحلیل امنیت در سه سطح جهانی، منطقه‌ای و داخلی صورت می‌گیرد. بوزان معتقد است که اعطای هویتی مشخص، به شبه سیستم‌های منطقه‌ای باعث قرار گرفتن آنها به عنوان سطح میانی از تحلیل مابین سطح سیستم و دولت می‌گردد. وی تنها شکل نزدیک به شبه سیستم منطقه‌ای را نظام توازن قدرت محلی یا منطقه‌ای می‌داند؛ اما میان سطح تحلیل منطقه‌ای خود با شکل سنتی آن یعنی ایده توازن قدرت محلی یا منطقه‌ای تفاوت قائل است. زیرا آن را ایده‌ای تک بعدی و محدود به قدرت می‌داند که از نظر او باعث ابهام در وضعیت‌های منطقه‌ای می‌گردد. در این نظریه چند مولفه مد نظر است و باید مورد توجه قرار گیرد. اولین مقوله‌ای که باید مورد توجه قرار گیرد تعاملی است که بین دو مقوله آنارشی و جغرافیا وجود دارد و در واقع مولفه جغرافیا در تعریف نظریه امنیتی به عنوان یک مولفه کلیدی است و در بیان مقوله‌ها و جزئیات نظریه مجموعه امنیتی دائماً بر بحث جغرافیا و امنیت نیز تاکید می‌شود. مقوله بعدی که بر آن تاکید شده است بحث آنارشی است که با خاستگاه نورئالیستی بوزان در پیوند است. بحث آنارشیک نوع توزیع قدرت و توازن قدرت‌ها در منطقه را می‌تواند تعریف کند.

نکته بعدی که در نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای وجود دارد این است که یک سطح تحلیلی را به سطح تحلیل‌های قبلی اضافه می‌کند. در نگاه نو رئالیستی سه سطح تحلیل ملی، داخلی و بین‌المللی مد نظر بود و بر بعد بین‌الملل آن نیز تاکید بسیار شده بود، اما بعد این نظریه به عنوان حلقه چهارم به این حلقه اضافه می‌شود که در آن بر اهمیت مناطق تاکید شده و اینکه ما همه چیز را بر پایه ساختار نظام بین‌الملل نبینیم، یعنی تحولاتی که در منطقه اتفاق می‌افتد در سایه ساختار نظام بین‌الملل و آن نگاه نو رئالیستی دیده نشوند و خود مناطق نیز موجودیت پیدا کنند و نقش آفرین شوند. بوزان و ویور، جهان را به شش منطقه جداگانه مانند مناطق خاورمیانه، آمریکا، اروپا، آسیای شرقی، آفریقا و آمریکای جنوبی تقسیم کرده، تصریح می‌نمایند که هر منطقه‌ای فرمول امنیتی ویژه خود را دارد و شیوه حل منازعه بین مناطق، از یکی به دیگری تعمیم پذیر نیست. آنها مشابهت‌های درون منطقه‌ای را بسیار پر-

رنگ می‌بینند و معتقدند که مقولاتی چون تداخل جریان‌های قومی، ملی، دینی، مذهبی و بین‌المللی، با سرعت و به سهولت، خاورمیانه را نظاره‌گر نزاع‌های خونین ساخته است. توصیه بوزان در این باب آن است که فرمول غرب برای حل بحران‌های خاورمیانه بی‌معنی و حتی تشدید کننده بحران است. بوزان تصریح می‌کند که امنیت در خاورمیانه یک معما است. در نگاه وی یک موضوع هنگامی معما است که پی‌گیری آن یا اندیشیدن به آن، نتیجه عکس داشته باشد. این موضوع بیانگر این است که در خاورمیانه، دوستی یک بازیگر با بازیگر دیگر، حتماً متضمن خصومت با بازیگر دیگر است. به طوری که در خاورمیانه نمی‌توان به کشور دوست کمک کرد بدون آنکه دشمن خود را تقویت کرد. بر این مبنا، آنها معتقدند خاورمیانه، به واسطه پاره‌ای عوامل ذاتاً منازعه پرور است و منطقه‌ای کشمکش‌ساز و محل دائمی نزاع بین قدرت‌ها و گروه‌های متخاصم است و همین کشمکش به قدرت‌های دیگر نیز رخصت می‌دهد، میدان منازعه خود را به این منطقه انتقال دهند. منطقه خاورمیانه کانون بحران در جهان است و معمای امنیت در منطقه در بالاترین سطح وجود دارد. از یک منظر ریشه بحران‌ها در درون کشورهای منطقه است؛ به گونه‌ای که به میدان کارزاری تبدیل شده و هر کشوری به دنبال افزایش قدرت خود و کاهش قدرت دیگران است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع فارسی

کتاب

- سازمند، بهاره (۱۳۸۸)، سیاست خارجی قدرتهای بزرگ، تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران
- فاست، لوئیس (۱۳۹۶)، روابط بین‌المللی خاورمیانه، احمد سلطانی‌نژاد، تهران، وزارت امور خارجه

مقالات

- آجورلو، حسین (۱۳۹۰)، تحولات سوریه: ریشه‌ها و چشم اندازها، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال ۱۸، شماره ۳
- آذرشب، محمد تقی (۱۳۹۶)، الزامات امنیت منطقه‌ای و استراتژی امنیتی ایران در خاورمیانه، فصلنامه راهبرد سیاسی، سال اول، شماره ۲
- ابراهیمی، نبی‌الله (۱۳۸۶)، تأملی بر مبانی و فرهنگ مکتب کپنهاگ، مجله سیاست خارجی، شماره ۸۲
- بشارتی، محمدرضا (۱۳۹۲)، نقش کشورهای منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای در تحولات و بحران سوریه، ماهنامه تبیان، شماره ۹۵-۹۶
- بوزان، باری (۱۳۸۱)، خاورمیانه: ساختاری همواره کشمکش‌زا، احمد صادقی، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۱۶، شماره ۳
- باری بوزان، ویورال (۱۳۸۸)، مناطق و قدرتها: ساختار امنیت بین‌الملل، رحمان قهرمان-پور، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی
- پرچمی، داود (۱۳۹۵)، بررسی عوامل مؤثر بر کارآمدی سیاسی دولت‌ها در منطقه غرب آسیا، مطالعات راهبردی بسیج، سال ۱۹، شماره ۷۱
- ساجدی، امیر (۱۳۹۲)، بحران سوریه و دخالت قدرتهای بیگانه، پژوهشنامه روابط بین‌الملل (مطالعات روابط بین‌الملل)، سال ۶، شماره ۲۴
- سام دلیری، کاظم (۱۳۸۲)، سنجش محرومیت نسبی در نظریه تد رابرت گر، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۶، شماره ۴
- سیمبر، رضا (۱۳۹۳)، مؤلفه‌های اساسی محیط امنیتی ایران و سوریه، فصلنامه پژوهش‌های

راهبردی سیاست، سال ۳، شماره ۹

- سید امیر نیاکویی، حسین بهمنش (۱۳۹۰)، بازیگران معارض در بحران سوریه: اهداف و رویکردها، فصلنامه روابط خارجی، سال ۴، شماره ۴
- صفوی، سیدسلیمان (۱۳۹۱)، بحران سوریه در سایه منازعه موازنه قدرت در خاورمیانه، فصلنامه دیپلماسی صلح عادلانه، شماره ۸
- مرادی، اسداله (۱۳۹۴)، بحران سوریه و امنیت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال ۴، شماره ۱۵
- موسوی زاده، سیدعلی (۱۳۹۰)، بیداری اسلامی و ریشه‌شناسی بحران سوریه، ویژه‌نامه نهمین هم‌اندیشی نمایندگان فرهنگیان ج.ا.ایران در خارج از کشور، شماره ۲
- نصری، قدیر (۱۳۸۴)، تأملی روش‌شناختی بر مکتب بافتار منطقه‌ای امنیت، مجله مطالعات راهبردی شماره ۲۹
- نیاکویی، سیدامیر (۱۳۹۴)، تأثیر منازعات داخلی سوریه و عراق بر مجموعه‌ی امنیتی خاورمیانه، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال ۴، شماره ۱۵

خبرگزاری

- خبرگزاری ایسنا، نقشه امروز سوریه و سهم هر یک از طرف‌های حاضر، اول آذر ۱۳۹۶
- سراج، رضا (۱۳۹۰)، نگاه راهبردی به پشت پرده بی‌ثبات‌سازی سوریه، نوشته شده در پایگاه خبری جوان دیلی

پایان نامه

- کوزه‌گر کالجی، ولی (۱۳۹۰)، منطقه امنیتی مجموعه نظریه‌ای مطالعه موردی: قفقاز جنوبی، پایان نامه کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه تهران

English resources

Book

- Cordesman, H. Anthony (2015), **Russia in Syria: Hybrid Political Warfare**, The united state: the Center for Strategic and International Studies
- Paul Rogers, & Richard Reeve (2015), **Russia's Intervention in Syria Implications for Western Engagement**, England: Oxford Research Group

Articles

- Stepanova, Ekaterina (2016), **Russia's Policy on Syria after the Start of Military Engagement**, Institute of World Economy and International Relations (IM-EMO), No. 421